

## تبیین ارتباط فتنه و نفاق در نگاه قرآن و حدیث<sup>۱</sup>

اسماعیل زارعی<sup>۲</sup>

لاله افتخاری<sup>۳</sup>

شکرالله خاکرند<sup>۴</sup>

### چکیده

قرآن کریم تأکید زیادی بر جریان نفاق دارد. تا جایی که تقریباً یک دهم آیات آن بیانگر خصوصیات و اعمال منافقین است. در معنای نفاق دو عنصر وجود دارد: عنصر دورویی و عنصر مخفی کاری. از این رو منافق کسی است که دورو بوده و این صفت خویش را پنهان کند. همچنین از پُرکاربردترین واژه‌های قرآن واژه فتنه است که همراه با مشتقات آن در مجموع شصت مرتبه و در پنجاه و هشت آیه از آیات کلام الله مجید استعمال شده است. در نهج البلاغه نیز فتنه و هم ریشه‌های آن هفتاد و شش مورد آمده است. انگیزه اولیه انجام این تحقیق مشاهده تعداد ده آیه از آیات وحی بود که در آنها واژه فتنه و نفاق در کنار یکدیگر ذکر شده است. تبیین ارتباط فتنه و نفاق از ابعاد گوناگون لغت، قرآن و حدیث و ویژگی‌های مشترک، از جمله نوآوری‌های نوشتار حاضر است. در این تحقیق که به روش کتابخانه‌ای انجام شده است، ابتدا به بررسی معانی لغوی و اصطلاحی فتنه و نفاق پرداخته شده است، سپس به ویژگی‌های مشترک و مفترق هر کدام اشاره شده است و در پایان به تبیین رابطه فتنه و نفاق با تأکید بر قرآن و حدیث پرداخته شده است. یافته‌های تحقیق حاضر نشان می‌دهد که نسبت میان منافق و فتنه‌گر نسبت عموم و خصوص مطلق است، با این بیان که هر منافقی فتنه‌گر است، اما همه‌ی فتنه‌گران لزوماً منافق نیستند و ممکن است از شیاطین، مشرکان، یهودیان و یا حتی مسلمانان ضعیف‌الایمان باشند.

واژه‌های کلیدی: نفاق، فتنه، فتنه‌گر، منافق، قرآن، حدیث.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز. Esmacilzareei64@gmail.com

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شاهد، تهران، ایران، (نویسنده مسئول) eftekhari@shahed.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز. khakrand@shirazu.ac.ir

## مقدمه

به طور کلی هر نهضت انقلابی موفق یک جنبش ارتجاعی را به دنبال دارد که به انقلاب ارتجاعی منتهی می‌شود. انقلابات سیاسی، اقتصادی، اعتقادی و اجتماعی هر کدام متناسب با نوع آنها ارتجاعی را پدید می‌آورند، اما انقلاب اسلام در ابعاد گوناگون رخ داد، از این رو رجعتی که به دنبال داشت چند جنبه ای و کلی بود. اساساً در هر نهضت انقلابی باید چشم انتظار رجعت و در کمین مرتجعین و بازگشت طلبان بود، زیرا در هر انقلاب حقیقی تحول در نیروی اجتماعی رخ می‌دهد و هر گونه تغییر و تحول، بر تحول خوی و اخلاق و عادات مردم مبتنی می‌شود، اما این تحول اعتقادی و اخلاقی امری نسبی است نه کامل و نهایی. به این معنا که در هر نهضت انقلابی اولاً تحول اساسی اعتقادی - اخلاقی در فرد به کمال نمی‌رسد و ثانیاً همه افراد مشمول تحول نمی‌شوند. در نتیجه هم بقایای دوران کهن و آثار اعتقادی - روانی - اخلاقی - فکری پیشین تا اندازه‌ای در فرد مؤمن و انقلابی باقی می‌ماند و هم برخی افراد تقریباً به هیچ وجه تحول نمی‌پذیرند و همچنان آثار اعتقادی اخلاقی گذشته را در خویش تن نگه می‌دارند.

عناصر تحول ناپذیرفته و بقایای عقاید و خوی و عادات قدیم در افراد انقلابی، دو عامل اصلی گرایش جامعه به عهد کهن و نظام پیشین و ارزش‌های آن است. عناصر تحول ناپذیرفته در اصطلاح اسلام، کافر خوانده می‌شوند. اینان به دو دسته بزرگ کفار و منافقین تقسیم می‌شوند. کفار خصومتشان را نسبت به اسلام و مسلمانان تصریح می‌کنند و به همین سبب، خطر تأثیرشان بر جامعه اسلامی کمتر است، اما منافقان کفاری هستند که با استتار و تظاهر به مسلمانی به درون جامعه مسلمانان رخنه کرده‌اند، از این رو نقش ارتجاعی خطیری بازی می‌کنند. به همین دلیل خداوند متعال در قرآن کریم توجه عمده‌ای به منافقان کرده است. این گونه مباحث بدان سبب در کلام خداوند مطرح شده است که جنبش ارتجاعی از نخستین ایام نهضت و با تأسیس جامعه مدنی به راه افتاد و ارشادات و تعالیم اسلام را لازم آورد (فارسی، بی‌تا؛ ص ۳۴۷، ۳۵۰).

یکی از موضوعاتی که به فراوانی در قرآن کریم بحث شده است و کمتر موضوعی است

که قرآن در مورد آن این همه تأکید و سفارش کرده باشد، بحث منافقان است که در سوره‌های زیادی از قبیل سوره بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، حشر، منافقین و تحریم از این گروه سخن به میان آمده است.

سرمایه گذاری وسیع و توجه و عنایت زیاد قرآن به این مسأله دلیل بر اهمیت مسأله نفاق و خطر فوق العاده منافقان است؛ چرا که دشمنی است که در لباس دوست ظاهر می شود و همواره منتظر فرصتی مناسب است تا به اغراض پلیدش جامه عمل بپوشاند. به همین جهت است که قرآن درباره آنان می فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ» (منافقون: ۴)؛ «تنها آنها دشمنان حقیقی هستند». حضرت امیر علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من بر امت خود نه نگران مؤمنم و نه نگران مشرک؛ چرا که مؤمن در حریم ایمان خویش مصونیت الهی دارد و مشرک را خداوند با شرکش ریشه کن می کند، نگرانی من تنها از هر آن کسی است که درونی دو چهره و زبانی عالمانه دارد، حرف و شعارش مطابق ارزش های شناخته شده شما است، اما اعمالش با ضد ارزش هایی تطابق دارد که با فرهنگ شما بیگانه است (صبحی صالح، بی تا: نامه ۲۷).

فتنه نیز با مشتبه کردن و در هم آمیختن حق و باطل، بزرگترین چالش و آفت در مسیر جامعه اسلامی است که آثار تخریبی آن سال ها بلکه قرن ها باقی می ماند، چرا که به تخریب عقائد و اخلاق و رفتار آدمیان می پردازد. شاید از این روست که فتنه در قرآن شدیدتر و بزرگتر از قتل دانسته شده است «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، ۱۹۱).

در تاریخ اسلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مومنان علیه السلام فتنه هایی بروز کرد که آثار تخریبی برخی از آنها تاکنون در جوامع اسلامی باقی مانده است (آخوندی، ۱۳۹۰: ص ۹). با نگاه دقیق و موشکافانه در وقایع صدر اسلام می توان دریافت که در اغلب فتنه های آن زمان منافقین نقش اصلی را ایفا کرده اند. آنان به فراخور زمان، مکان و موقعیت، با روش های گوناگون سعی در فتنه جویی با هدف تخریب وجهه اسلام و براندازی نظام اسلامی داشتند. گاهی با شایعه پراکنی و پخش اخبار دروغ سعی در اختلاف افکنی و ایجاد تردید میان افراد جامعه داشتند که قرآن با عنوان «مرجفون» یعنی اشاعه دهنده اراجیف، باطیل و ایجاد

کننده اضطراب و تزلزل در جامعه، از آنان نام می‌برد. زمانی نیز با شبهه افکنی و واژگون جلوه دادن حقایق می‌کوشند فضای جامعه را غبار آلود کنند و در باورها و اعتقادات مردم ایجاد تشکیک نمایند.

بدیهی است که بدون شناخت خصوصیات فضای فتنه و فتنه‌گران و همچنین منشاء ایجاد فتنه نمی‌توان به مقابله و دفع آن پرداخت. از این رو در تحقیق حاضر سعی شده است با استناد به آیات نورانی قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام، ویژگی‌های منافقین و فتنه‌گران و ارائه مصادیقی از فتنه‌گران صدر اسلام، به تبیین رابطه عمیق فتنه و نفاق پرداخته شود.

تحقیقات انجام شده در موضوع فتنه و نفاق شامل کتاب‌ها و پایان‌نامه‌هایی است که در آنها فتنه و نفاق به صورت مستقل مورد پژوهش قرار گرفته شده و از ارتباط آنها بحثی به میان نیامده است. بعضی از تحقیقات انجام شده در این زمینه عبارتند از:

۱. مریم هاشمیان (۱۳۷۸ش) در پایان‌نامه خود با عنوان «جریان شناسی نفاق در قرآن کریم» به این نتیجه دست یافته است که عمومات قرآنی و بیان حالات، صفات، توطئه‌های منافقان و رویارویی جریان‌های مختلف در آن زمان و لحن آیاتی که از یک سو شیوه‌ی برخورد منافقان با مؤمنان را ترسیم می‌کند و از سوی دیگر موضع مؤمنان را در مقابل جریان نفاق، نشان می‌دهد که این جریان اهریمنی خواهد ماند و در تاریخ اسلام نقش آفرینی خواهد کرد و این واقعیت تلخ را، تامل در جریان‌های مختلف تاریخ اسلام نیز تأیید می‌کند.

۲. حسین پیری (۱۳۸۰ش) در پایان‌نامه خود با عنوان «سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در برخورد با منافقان در قرآن و حدیث»، بر آن است که تعالیم دین اسلام و سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر پیشگیری، درمان و شناخت علل و عوامل پیدایش نفاق تأکید دارد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با سفارش‌ها و وصایا و احادیث ارزنده خویش به یارانش آنها را در برابر بیماری نفاق مصونیت می‌بخشید و او را که مبتلا به نفاق بود، با استفاده از ابزار مهر و محبت و مدارا و موعظه و پند، درمان می‌نمود. در مرحله بعد اگر نفاق وی برای افشار جامعه مضر و زیان بخش بود، با حذر و

احتیاط حکیمانه خویش و یا در انزوا قرار دادن منافق، درمان اصولی اش را آغاز می‌کرد، ولی هرگز درصدد حذف اهل نفاق نبود و با جدیت و تلاش سعی می‌کرد او را به راه آورد و اگر مقاومت می‌کرد، پیامبر ﷺ نیز مجبور به مقاومت می‌شود و غده چرکین نفاق را با داغ کردن که به ظاهر خشونت آمیز بود، ولی در باطن رحمت و مرحمت برای جامعه، درمان می‌کرد.

۳. علی اصغر یساقی (۱۳۷۹ش) در پایان نامه خود با عنوان «فتنه از نگاه قرآن و حدیث» آورده است که فتنه آن‌گونه که برخی مفسران پنداشته‌اند به معنای شرک، کفر، امتحان و ... نیست، بلکه فتنه در مفهوم قرآنی آن جریانی است که با سیاهی آفرینی، شبهه پراکنی و هم‌انگیزی موجب ملتهب گشتن فضا و برآشفتن جامعه می‌شود و در پی آن گمراهی، کفر و شرک نیرو و توانی دوباره یافته و میدان را برای ظهور خود فراهم می‌بیند. از این رو قرآن کریم در برخی آیات، مسلمانان را از وقوع چنین فتنه‌هایی و پیامدهای ناگوار آن بر حذر می‌دارد: «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً...» (انفال: ۲۵) همچنین قرآن در پاره‌ای از آیات، رسول خدا ﷺ را از شکل‌گیری چنین جریان خطرناک و اضطراب آفرین خبر داده و پیامبر ﷺ را آگاه می‌سازد که نطفه‌های این جریان اکنون شکل گرفته است و این جریان در آینده موجب آشفتگی و اضطراب و انحراف و گمراهی امت اسلام خواهد شد. از این رو پیامبر اکرم ﷺ همواره در مقابل این جریان و ظهور شجره ملعونه ایستادگی می‌کرد و به منظور آگاهی بخشی و نجات مسلمانان از انحراف و گمراهی، مشفقانه آنان را به پیروی از قرآن کریم و تبعیت از شجره طیبه اهل بیت ﷺ دعوت می‌فرمود. از منظر یساقی، «فتنه» با توجه به آموزه‌های قرآن کریم و مضامین روایات اسلامی محدود به زمان و منحصر در مکان خاصی نیست؛ بلکه شبهه‌انگیزی و شک آفرینی در باورهای مردم و مشوش کردن افکار و اندیشه‌های مسلمانان و درآمیختن امور حق و باطل در هم‌آه تاریخ وجود داشته و در آینده نیز در سرنوشت مسلمانان نقش آفرینی خواهد کرد.

در پژوهش حاضر که از نوع تحلیل اسنادی است (ر.ک: بست، ۱۳۷۹ش)، سعی شده است کلیه اسناد و مدارک موجود و مرتبط با موضوع پژوهش به منظور پاسخگویی به سوال‌های

پژوهش مورد بررسی قرار گیرد. از این رو کلیه اسناد و مدارک موجود در ارتباط با «فتنه و نفاق» بررسی و تحلیل شده و سپس ارتباط بین آنها تبیین شده است. جامعه پژوهش حاضر شامل کلیه اسناد، مدارک و منابع مرتبط با موضوع «بررسی ارتباط فتنه و نفاق از نگاه قرآن و حدیث» است. اسناد و مدارک مذکور شامل طیف وسیعی بوده که از آن جامعه می‌توان به کلیه پژوهش‌ها، گزارش‌ها، تحقیقات، مقالات انتشار یافته در رابطه با فتنه و نفاق از منظر قرآن و حدیث، به صورت مکتوب و منابع موجود در شبکه جهانی اینترنت، کتب، سخنرانی‌ها، مجلات و فصلنامه‌های معتبر اشاره نمود.

## ۱. مفهوم شناسی

در ابتدا مناسب است معنای دو واژه فتنه و نفاق روشن شود.

### ۱.۱. فتنه

در فرهنگ‌های واژگانی معانی مختلفی برای واژه «فتنه» آمده است. خلیل بن احمد فراهیدی نخستین نگارنده معجم لغات نوشته است: «فَتْنٌ سَوَانِدُنْ حَیْزِیْ دَرِ آتَشِ رَا گَویند مثلاً «الورق الفتین» یعنی «الورق المحترق»؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۱۲۷). ابن فارس ذیل این ماده می‌نویسد: «الفاء والتاء والنون»، اصلی است واحد که بر اختبار و آزمایش دلالت دارد. گفته می‌شود: «فَتَنَتِ الذَّهَبَ بِالنَّارِ»، هنگامی که آن را بیازمائی و شیء آزموده شده «مفتون» و «فتین» خوانده می‌شود. (ابن فارس، بی‌تا: ص ۴۷۲) راغب اصفهانی واژه شناس و مفسر ارجمنند می‌نویسد: «فتن، داخل کردن طلا در آتش است تا خالصی از ناخالصی آن آشکار گردد و در مورد به آتش افکندن انسان نیز به کار برده می‌شود: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۶۲۳). ابن منظور دو کاربرد لغوی برای این واژه بر شمرده است: «نخست گدازندگی چیزی در آتش به قصد اختبار و آزمایش و دوم به معنای نوع، وضعیت و حالت چیزی» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۱۳، ص ۳۲۱). در این میان نگارنده «التحقیق» نظری دیگر دارد. او در تبیین این واژه چنین می‌نویسد: «آنچه موجب اختلال و اضطراب شود، فتنه نامیده

می‌شود که دارای مصادیقی است مانند اموال و اولاد، اختلاف در دیدگاه‌ها، عذاب، کفر، جنون، آزمایش و هر آنچه موجب اضطراب و پریشانی شود (مصطفوی، ۱۳۶۸: ص ۲۴). همچنین در بخش دیگری از سخن خود می‌گوید: «اما مفهوم «سوزاندن» به لحاظ حصول اختلال و اضطراب در نظم شیء سوخته شده است و این مفهوم (سوزاندن) از ریشه «فتنه» نیست. ممکن است این معنا برگرفته از ظاهر آیه کریمه «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» (ذاریات: ۱۳) بدون تامل و دقت در معنای اصلی واژه باشد. همچنین اینگونه است معنای دیگری چون اموال و اولاد، عذاب، کفر، جنون و ... که همه از مصادیق ریشه اصلی فتنه که همان اختلال و اضطراب در نظام امور است، می‌باشند و نه معنای اصلی آن» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ص ۲۴).

در منابع واژه‌شناسی قرآنی نیز «فتنه» با توجه به کاربرد قرآنی آن معنا شده است. کهن‌ترین این منابع کتاب «الوجوه والنظائر» هارون بن موسی است. او معنای «فتنه» در قرآن را ده وجه دانسته است؛ این وجوه عبارتند از: شرک، کفر، امتحان، عذاب در دنیا، به آتش سوزاندن، قتل، بازداشتن و مانع شدن، گمراه ساختن، عذر آوردن و عبرت گرفتن (هارون بن موسی، ۱۴۰۹: ص ۷۸-۸۰). ابوالفضل حبیب بن ابراهیم افزون بر ده وجهی که هارون بن موسی بر شمرده است، به پنج قسم دیگر نیز اشاره کرده است: «فتنه به معنای شور و شر، گناه، دیوانه شدن، لغزائیدن و خواسته و فرزند» (ابن ابراهیم، ۱۳۶۰: ص ۲۲۵). دیگر منابع واژه‌شناسی قرآنی نیز به وجوه گوناگون این واژه اشاره نموده‌اند (دامغانی، ۱۹۹۶: ص ۲۵۱). از آنچه تاکنون بیان شد چنین بر می‌آید که واژه شناسان و میدان‌داران علم و ادب و لغت معنای اصلی فتنه را «اختبار و آزمایش»، «گدازاندن در آتش» و «اضطراب و اختلال در نظم» دانسته‌اند. این واژه در کاربرد قرآنی، از گستره معنایی وسیع‌تری برخوردار است. در احادیث نیز فتنه به معنای گوناگونی به کار رفته است، اما در کاربردهای این واژه در احادیث به ویژه در نهج البلاغه علاوه بر معنای ذکر شده در قرآن، به معنایی بر می‌خوریم که در قرآن به وضوح دیده نمی‌شود و آن معنای آشوب‌های اجتماعی است که نمونه آن در خطبه ۵۰ نهج البلاغه دیده می‌شود: «إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَفْبَلَتْ شَبَّهَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ...». بیشتر شارحان نهج البلاغه آن را به معنای فتنه و آشوب‌های اجتماعی می‌دانند. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ که

می‌فرمایند: «فَإِذَا التَّبَسَّثَ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَا جِلُّ مُصَدِّقٍ... (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۵۹۹) نیز همین معنا وضوح بیشتری دارد.

گویا از آنچه یاد شد، «اضطراب و پریشانی در نظام امور» در معنی فتنه صحیح‌تر و استوارتر است. به عبارت دیگر، فتنه در این معنا، مفهومی عام است که معانی دیگری چون آزمایش و امتحان و عذاب و سوزاندن را در بر می‌گیرد و در این مصادیق فراوان استعمال شده است. عبارت «فتنت الذهب بالنار» که واژه‌شناسان بیشتر در معنای فتنه به آن استناد جسته‌اند، در واقع گویای همین معناست؛ زیرا شیء به هنگام قرار گرفتن در آتش و برای ظهور خالصی از ناخالصی آن، به غلیان و جوشش می‌افتد و این التهاب و جوشش، اختلال و اضطراب در نظم شیء را موجب می‌شود و آن را از وضعیت طبیعی پیشین خارج می‌سازد. آیه «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» نیز اینگونه است که وضعیت دوزخیان در آخرت را بیان می‌کند و قطعاً نمی‌تواند به معنای «امتحان و آزمایش» باشد؛ زیرا آزمایش‌بندگان در این دنیا معنا پیدا می‌کنند نه در آخرت (یساقی، ۱۳۷۹: ص ۹).

این معنا را در مصادیق و یا مشتقات دیگر این واژه نیز می‌توان دید. برای مثال شیطان را از آن رو «فتان» گویند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۴۷۳) که موجب دل‌مشغولی، پریشان‌خاطری و تزلزل در انسان گشته و مآلا او را از مسیر حق گمراه می‌سازد. خلاصه اینکه مصادیقی چون گناه، جنون، عذاب، بازداشتن و مانع شدن و مواردی از این دست که به عنوان معانی فتنه در قرآن ذکر شده‌اند ویژگی اضطراب و اختلال را در خود جای داده‌اند.

### ۲.۱. نفاق

در اشتقاق واژه «نفاق»، فرهنگ نویسان عربی دو وجه ذکر کرده‌اند؛ برخی نفاق را برگرفته از کلمه «نفق» و بعضی دیگر برگرفته از کلمه «نافقاء» دانسته‌اند. خلیل بن احمد فرهیدی (م. ۱۷۵هـ) اولین معجم نگار لغت عربی در این مورد چنین نگاشته است: «الْنَّفَقُ: سَرَبٌ فِي الْأَرْضِ لَهُ مَخْلَصٌ إِلَى مَكَانٍ نَفَقٌ، سَوْرَاخِيٌّ اسْتَدْرَجَ فِيهِ الْوَيْلِيُّ فِي سَبِيلِ النَّفَقِ بِرَأْسِهِ وَالنَّفَقَاءُ: مَوْضِعٌ يُرْفَقُهُ الْيَرْبُوعُ فِي جَحْرِ فَإِذَا أُخِذَ مِنْ قِبَلِ الْقَاصِعَاءِ ضَرَبَ النَّفَقَاءَ بِرَأْسِهِ»



فَأَنْتَفَقَ مِنْهَا (فراهیدی، ۱۷۵: ص ۸۲۰)؛ نافق‌ها محلی از لانه موش را گویند که موش آن را سوراخ می‌کند، به حدی که نزدیک است به قشر زمین برسد، پس هنگامی که از طرف «قاصعاً» «سوراخ آشکارش» داخل لانه می‌شود، با سر به قسمت «نافق‌ها» «سوراخ پنهانش می‌زند و از آنجا خارج می‌شود».

توضیح اینکه موش برای ساختن لانه، زمین را سوراخ می‌کند و به حدی پیش می‌رود که مجدداً به قشر زمین می‌رسد و آن را نازک می‌کند، ولی از بین نمی‌برد، هر موقع خوف و ترس برای آن در لانه رخ داد، فوراً پوسته را برانداخته و از آن درب فرار می‌کند. در واقع این حیوان در زمین دو سوراخ درست می‌کند، یکی سوراخ آشکار که از آنجا داخل لانه می‌شود و عرب به آن قاصعاً می‌گوید و دیگری سوراخ پنهان که از آن خارج می‌شود و بدان نافق‌ها گفته می‌شود. قسمت نافق‌ها از لانه موش به ظاهر خاک است، ولی درون آن گودی و فرورفتگی است. بسان منافق که ظاهر او ایمان و در درون او کفر است (هاشمیان، ۱۳۷۸: ص ۱۳).

از آراء لغت‌شناسان استفاده می‌شود که بیشتر لغویون واژه نفاق را مشتق از نافق‌ها می‌دانند، به این دلیل که نافق‌ها و نفاق همان آشکار نمودن چیزی و پنهان کردن چیزی دیگر است (ابن درید، ۱۹۸۸: صص ۱۵۵-۱۵۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: صص ۷۶۵-۷۶۶). این معنای لغوی با معنای مصطلح و مشهور نفاق، ارتباط و پیوستگی دارد، زیرا نفاق در اصطلاح، مخالفت درون با برون، و ظاهر با باطن است.

### ۱.۲.۱. معنای نفاق در قرآن و حدیث

واژه نفاق نخستین بار در قرآن با توجه به مناسبت آن با معنای اصلی در معنای انسان دو چهره و دور آمده است. قبل از نزول قرآن چنین اصطلاحی وجود نداشته است. بنابراین واژه منافق درباره فرد دو روی اصطلاح قرآنی است نه اصطلاح عمومی (هاشمیان، ۱۳۷۸: ص ۱۵). در حدیث نیز به تکرار از نفاق و مشتقات آن، سخن به میان آمده است و آن اسمی اسلامی است که عرب با آن، به این معنی (کسی که کفر خویش را پوشیده می‌دارد و اظهار ایمان می‌کند) آشنایی نداشته است، هر چند که از نظر لغت، شناخته شده و معلوم است (سیوطی، ۱۳۷۸: ص ۱۷۸). برای مثال، به دو مورد از کاربرد این واژه در حدیث اشاره می‌شود:

رسول گرامی اسلام ﷺ در مورد خطر منافق دانا می فرمایند: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ (پابنده، ۱۳۶۱: ص ۲۰). بیش از هر چیز از منافق دانا بر امتم بیم دارم. حضرت علی علیه السلام در یکی از خطبه های گرانقدر خود در بیان صفات منافقان می فرماید: «أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحَدِزْكُمْ أَهْلَ التِّفَاقِ فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ» (صبحی صالح، ۱۴۱۲: خطبه ۱۹۴)؛ بندگان خدا شما را به ترس از خدا می خوانم و از (مکر و حيله) منافقان می ترسانم که آنان گمراهند و گمراه کننده».

برخی احادیث به نوع دیگری از نفاق اشاره دارند. در این گونه احادیث به بعضی اعمال که از مؤمنان نیز سر می زند نفاق اطلاق شده است. در حدیثی از لسان رسول اکرم ﷺ آمده است:

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خِصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خِصْلَةٌ مِنَ التِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا اثْتَمَنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۱۴) و (نیشابوری، بی تا: ج ۱، ص ۵۶)؛

چهار خصلت است که اگر کسی همه آنها را دارا باشد منافق محض است. و اگر بعضی از آن صفات در فردی باشد، تا زمانی که آن را ترک نکرده باشد خصلتی از خصوصیات نفاق در او ظهور پیدا کرده است: هرگاه کسی امین شمرده شود و سپس خیانت کند، و کسی که سخن بگوید و آن کذب و دروغ باشد، و هنگامی که عهده ببندد و خلاف آن رفتار کند، و در مخاصمه اصول اخلاقی را رعایت نکند».

اخبار دیگری نیز وارد شده است که حدیث را به گونه ای دیگر نقل کرده است. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ. مَنْ إِذَا اثْتَمَنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ (قمی، ۱۴۱۶: ج ۲۱، ص ۶۰۵)؛

سه خصلت است که اگر در کسی یافت شود منافق است، گرچه نماز بگزارد و روزه بگیرد و گمان کند که مسلمان است: کسی که در امانت خیانت کند

و هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و خلف وعده عمل نماید».

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا این صفات می‌تواند ملاک نفاق باشد؟ اگر چنین باشد طبق این حدیث باید تمام فرزندان یعقوب علیه السلام را منافق نامید؛ زیرا دارای هر سه خصلت بوده‌اند: ۱. به پدرشان گزارش دادند «أَكَلَهُ الذُّبُّ» و دروغ گفتند. ۲. وعده کردند که «إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» و تخلف ورزیدند. ۳. امین شمرده شدند، ولی در امانت خیانت کردند «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»، تصمیم گرفتند او را در کنار دیوار چاه قرار دهند. برخی از محدثین مانند بخاری به ظاهر این حدیث استناد کرده‌اند و دارندگان این صفات را منافق خوانده‌اند. بعضی دیگر نیز این سه ملاک را در خصوص منافقان عصر رسالت دانسته و متذکر می‌شوند که مفاد حدیث، قانون کلی برای تمیز مؤمن از منافق نیست، بلکه مربوط به منافقان عصر رسالت است. برخی در معنای حدیث تصرف کرده و گفته‌اند مقصود هر نوع گزارش دروغی نیست، بلکه مقصود دروغ گفتن هنگام گزارش از خداست (سبحانی، ۱۳۸۳؛ ص ۲۰۷ و ۲۰۸)، اما همه علماء بالاتفاق نظرشان بر این است که اتصاف به این صفات و ارتکاب این اعمال توسط شخص مسلمان موجب خروج از اسلام نمی‌شود. مقصود از نفاق در این احادیث نوع دیگری غیر از نفاق کفری است. همانکه ترمذی درباره آن می‌گوید: علماء مقصود از این نفاق را «نفاق عمل» می‌دانند (ترمذی، ۱۳۸۷: ۲۷۶۸). نووی در شرح خود بر صحیح مسلم آورده است که علماء اجماع دارند بر کسی که با قلب و زبان خود به اسلام اعتراف کند و در عین حال چنین صفاتی نیز داشته باشد، کافر و یا منافق (منافق در اصطلاح شرعی) اطلاق نمی‌شود، بلکه این از باب تشبیه است که کسی را که چنین خصلتی داشته باشد شبیه به منافقین می‌دانند (نووی، بی تا: ج ۲، ص ۴۶). ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث آورده است که نفاق در لغت مخالفت باطن با ظاهر است. حال اگر این اختلاف مربوط به عقیده و ایمان باشد، پس آن نفاق کفر است و در غیر این صورت نفاق عمل است. همچنین نظر قرطبی را مبنی بر اینکه مراد از نفاق در این احادیث، نفاق عمل است و استدلال او را به قول عمر، می‌آورد. او چنین استدلال می‌کند که عمر به حذیفه می‌گفت: آیا موردی از نفاق را در من سراغ داری؟ بدیهی است

که مراد از خوف نفاق در خویش نفاق کفری نیست، بلکه نفاق عمل است (عسقلانی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۸۹-۹۰).

حسن عبدالغنی در تعریف نفاق و اقسام آن می‌گوید: نفاق در لغت، اظهار خیر و پنهان نمودن شر است و اگر با دقت این واژه را در کتاب و سنت جستجو کنیم در می‌یابیم که شریعت اسلامی نفاق را به دو قسم تقسیم می‌کند. قسم اول نفاق اعتقادی است و آن افرادی را که کفرشان را مخفی داشته و اظهار ایمان می‌کنند، در بر می‌گیرد. قسم دوم، نفاق عملی است که افراد ضعیف‌الایمان نسبت به خدا و پیغمبر و کسانی که دارای عقیده‌ای متزلزل هستند و منفعت شخصی خویش را بر مصالح و منافع اجتماعشان ترجیح می‌دهند، در بر می‌گیرد. به وضوح می‌توان گفت که منافقین از جهت مذهب و عقیده به دو گروه تقسیم می‌شوند که کاملاً با هم اختلاف دارند، گرچه از جهت عمل با هم متفق‌اند (عبدالغنی، ۱۴۰۱: ص ۱۸). بنابراین علماء نفاق را بر دو قسم می‌دانند: ۱. نفاق اکبر و این همان چیزی است که ترمذی آن را نفاق تکذیب و دیگران نفاق اعتقادی نامیده‌اند. ۲. نفاق اصغر که همان نفاق عمل است.

همچنین احادیثی وجود دارد که حکایت از بیم صحابه نسبت به وجود نفاق در آنان دارد و این را می‌توان تأییدی دانست بر اینکه نفاق انواع مختلفی دارد؛ زیرا بدیهی است نفاقی که صحابه نسبت به آن، بر خود بیم داشتند، نفاق کفری و اعتقادی نبود، بلکه مراد نفاقی بود که با اعمال ایشان مشوب گشته و اخلاص را از آن گرفته بود. در همین رابطه از یکی از کاتبان وحی حنظله الاسیدی روایت شده است که او گفت: ابوبکر به ملاقتم آمد و گفت: حنظله چطوری؟ گفتم، حنظله منافق شده است، ابوبکر گفت: سبحان الله چه می‌گویی؟ در پاسخ او گفتم: وقتی نزد رسول خدا ﷺ هستم و ایشان از بهشت و جهنم می‌گویند، چنانم که گویی بهشت و جهنم را می‌بینم و وقتی از نزد او خارج می‌شود، همه را فراموش می‌کنم و به دنیا و زن و بچه و مال و منال مشغول می‌شوم. ابوبکر گفت: به خدا قسم، ما هم مثل تو هستیم. پس از آن با ابوبکر خدمت رسول الله ﷺ رفتیم و جریان را برای پیامبر ﷺ نیز گفتم. پس پیامبر ﷺ فرمود: قسم به آنکه جانم در دست اوست، اگر همواره

آنگونه بودید که در نزد من حضور داشتید، فرشتگان شما را در آغوش می‌گرفتند (نیشابوری، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۱۰۶).

در موضوع ارتباط فتنه و نفاق تاکنون تحقیق مستقلی انجام نگرفته است. اما راجع به فتنه و نفاق، هر یک به صورت مستقل، آثاری به رشته تحریر درآمده است. همچنین در کتب تفسیری و لغوی و... به فراخور موضوع مطالبی در این باره یافت می‌شود که نمونه‌هایی از آنها در ذیل آورده شده است:

## ۲. مباحث نظری

علامه طباطبایی رحمته‌الله در ذیل آیه «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا» (مائده: ۷۱)؛ «و پنداشتند کیفی در کار نیست. پس کور و کر شدند»، به تعریف فتنه می‌پردازد و می‌گوید: «فتنه همان محنتی است که آدمی را می‌فریبد که از هر بدی و مصیبتی فراگیرتر است». سپس در آغاز شرح آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَنَةً» (بقره: ۱۹۳)؛ «با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد»، می‌گوید: «فتنه آن است که به وسیله آن مورد امتحان واقع می‌شوند که حتماً دشوار است. بیشتر کاربرد آن در جنگ، ناامنی و ناآرامی است». ایشان در تفسیر آیه «وَأْتَفَوْا فِئْتَنَةً لَأْتَصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (انفال: ۲۵)؛ «و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید»، به شرح و بسطی می‌پردازد که پیداست هر فتنه‌ای مورد نظر نیست و لازمه آن این است که فتنه مذکور خاص برخی از اقوام باشد که بر عموم امت واجب است به دفع آن اقدام کنند و آتش فتنه را خاموش سازند؛ چون خداوند بر آنان امر به معروف و نهی از منکر را واجب گردانیده است. تحذیر شامل عموم مسلمانان است که در امر اختلاف‌های داخلی که وحدتشان را تهدید می‌کند و موجب اختلاف آنها می‌شود و بی‌درنگ آنها را به گروه‌ها و دسته‌ها تقسیم می‌کند، کوتاهی نکنند که حاکمیت از آن کسانی است که غلبه می‌یابند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۹، ص ۱۶۴).

همچنین می‌گوید: «این فتنه خاص ستمگران است، اما زشتی اثر آن همه گیر می‌شود و همه آنها را ذلت و خواری در بر می‌گیرد و همه منتظر بلا به واسطه ایجاد اختلاف بین

خود خواهند بود و همه نزد خداوند مسئول هستند و خداوند فتنه را مبهم بیان کرده است، ولی اسم و رسم آن را کامل معرفی ننموده، چون اختلاف بعضی از امت با بعضی دیگر است که همه آنها جنبه حق را در آن می‌دانند و برخی از پذیرش آن رویگردانی می‌کنند و با ستم به منکر روی می‌آورند و دیگران وی را از منکری که مرتکب می‌شود، باز نمی‌دارند. البته نه همه ظلم، بلکه ظلمی که اثر زشت آن به همه مؤمنان و عموم امت سرایت می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۹، ص ۱۶۵-۱۶۴).

هرچه باشد، در فتنه‌هایی که در صدر اسلام رخ داده چیزهایی است که ما را به این باور فرا می‌خواند که باید از آن پرهیز کرد؛ از این فتنه‌ها بوده است که وحدت دینی از بین رفت، تفرقه آشکار گشت و قدرت ضعیف گشت و به خاطر فراگیر شدن قتل و اسارت و هتک حرمت و دور کردن قرآن و تحریف سنت، آن قدرت و عظمت فراموش گشت. فراگیری پیدایش و ریشه دار شدن فساد آن این است که امت از عذاب دردناکش نمی‌تواند خارج شود، مگر آنکه از زشتی اعمالشان و کوتاهی در برابر خداوند آگاه شوند و هرگاه بخواهند از آن خارج شوند، دوباره به آن باز می‌گردند و گفته می‌شود: بچشید عذاب آتش را» (همان). شهید مطهری رحمته‌الله درباره سختی و اهمیت شناخت خطر نفاق در جامعه بیان می‌کند که خیال نمی‌کنم از این جهت تردیدی باشد که خطر نفاق از خطر کفر خیلی بیشتر و افزون تر است، برای اینکه نفاق همان کفر پنهان است، ولی کفری که در زیر پرده است. آن وقت تا بخواهد آن پرده دریده بشود و آن چهره‌ی کریه و زشت ظاهر بشود، چقدر از مردم فریب خورده‌اند و گمراه شده‌اند؛ چرا وضع پیشروی امیرالمومنین علیه‌السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرق داشت؟! از نظر ما شیعیان که علی علیه‌السلام و تاکتیک او با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرقی نداشت، ولی چگونه است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با این سرعت پیشروی می‌کند و دشمن را یکی بعد از دیگری ساقط می‌کند، ولی علی علیه‌السلام وقتی که با دشمنانش روبرو می‌شود، سخت در فشار است و گرفتار، این پیشروی برایش نیست و در مواقع زیادی از دشمن شکست می‌خورد. برای چه؟ برای اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با کسانی می‌جنگید که آنها کافر بودند... ولی علی علیه‌السلام از اول با منافقین طرف بود (مطهری، ۱۳۵۹: ص ۲۰).

آیت الله سید محمود طالقانی در مقام بیان اوصاف منافقین در ذیل آیه می‌نویسند: وصف اول و ظاهر این‌گروه تنها تظاهر به زبان است که هیچ گواهی در عمل و رفتار برای گفتارشان نیست، با آنکه ایمان باطنی خود به خود در عمل ظهور می‌نماید. جمله اسمیه «و ما هم بمؤمنین» و بقاء ملاست به جای (ما امنوا یا لیسوا مؤمنین) برای نفی کلی و اصل ایمان قلبی آنهاست. از این آیه دو مطلب فهمیده می‌شود: یکی آنکه ایمان حقیقت باطنی و قلبی است که باید در عمل ظاهر شود و تنها اظهار ایمان، کسی را در صف مؤمنین قرار نمی‌دهد. دوم آنکه اصل اولی دین، ایمان به خدا و آخرت است (طالقانی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۷۰). آیت الله طالقانی در توضیح واژه شعور و نفی این خصلت از منافقان در این عبارت از آیه شریفه «و ما یشعرون» آورده است که چون ادراک امور نفسانی و بیماری‌های آن بس دقیق است و در اثر غفلت و توجه به آرزوها و شهوات بیرون، توجه به حالات نفسانی و تحولات داخلی بسی دشوار است، از این علم و ادراک تعبیر به شعور شده و قرآن شعور را از آنها نفی کرده است (طالقانی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۷۱).

عبدالعزیز عبدالله حمیدی در بیان آیات ابتدایی سوره بقره «و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین» (بقره: ۸)، می‌نویسد اینان کسانی هستند که قرآن آنها را منافق نامیده است. این همان حقیقت نفاق است که این آیات در مقام تفسیر آن است. یعنی در ظاهر ادعای دین‌داری و دوستی نسبت به مؤمنان و در باطن کفر و عداوت نسبت به آنان (حمیدی، ۱۴۰۹: ص ۳۹).

منافقان ادعای ایمان می‌کنند در حالی که در واقع مؤمن نیستند، اما چرا و علت این تظاهر به دینداری چیست؟ این مطلبی است که خداوند در آیه بعد پاسخ آن را می‌دهد: «یُحَادِثُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا یُخَدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا یَشْعُرُونَ» (بقره: آیه ۹). اینان با تظاهر به دینداری سعی در فریب و نیرنگ خدا و مؤمنین دارند و راه رسیدن به اهداف خویش را در این می‌بینند. بهره‌مندی از منافع مادی و معنوی همسان با مؤمنان در جامعه اسلامی، مصونیت جان و مال، تمکّن از انجام حقد و کینه و ضرر و زیان نسبت به مسلمانان و در مقابل در امان بودن خویش از عداوت مسلمانان، اما تحصیل این اهداف پست همواره با

خسران سعادت دنیا و آخرت است. خسران سعادت دنیا بدین جهت که همواره در ترس و وحشت و اضطراب رسوایی بسر می‌برند و خسران سعادت آخرت بدلیل عذاب دردناکی که خداوند در پایین‌ترین طبقات دوزخ برای آنها تدارک دیده است و این خسران چنان عظیم است که هیچ ضرر و زیانی برابری با آن نتوانست کرد. بنابراین چنین بر می‌آید که در حقیقت ضرر این عمل منافقان (خدعه با خدا و مومنان) متوجه خود آنها خواهد شد، اما از آنجا که غفلت سراپای آنان را گرفته است، این مطلب را درک نمی‌کنند (حمیدی، ۱۴۰۹: ص ۳۰). سید قطب از زاویه‌ای دیگر آیه شریفه را مورد تأمل قرار داده است و ظرافت‌های خاص آن را متذکر شده است. او می‌گوید آیه «يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» آیاتی مانند آن که در قرآن به تکرار وارد شده است، بیانگر یک حقیقت و تفضلی بزرگ از جانب خداوند کریم نسبت به بندگان مؤمن خود است. به این معنا که خداوند در این قبیل آیات، شأن مؤمن را شأن خویش، امر او را امر خویش، صفت او را صفت خویش و دشمن او را دشمن خویش می‌داند. این مطلب، مطالب عظیم دیگری در خود دارد که عبارتند از: ۱. عزت و مقام مؤمن را بالا و بالاتر برده و اشاره دارد به اینکه آنچه در این موجود خاکی شرافت و کرامت دارد حقیقت ایمان او است. ۲. این امر تهدیدی ترسناک برای مکاران و خدعه‌کنندگان با مؤمنان است؛ زیرا آنها در می‌یابند که این جنگ فقط جنگ با بندگان خدا نیست؛ بلکه جنگ با خداوند قهار و جبار نیز هست. ۳. همچنین این مطلب اطمینان قلبی است برای مؤمنان و عدم ترس و واهمه از کید اشرار و ثبات و دوام در پیمودن مسیر ایمان (قطب، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۴۲).

به نظر می‌رسد نفاق یک معنی و یک درجه بیش ندارد و آن اینکه تظاهر به اسلام کند، در حالی که در باطن کافر باشد، در حالی که نفاق درجات و مراتبی دارد، به عنوان مثال فرد ریاکار به ظاهر مدعی است که برای عبادت انگیزه الهی دارد در صورتی که در باطن انگیزه دیگری دارد. یکی از مراتب نفاق این است که فردی مدعی علاقه به انسان باشد، اما او را دشمن دارد یا تظاهر به صلاح و فلاح کند و در باطن فاسق و بدکار باشد (سبحانی، ۱۳۸۳: ج ۹، ص ۲۰۸).



گرچه نفاق به مفهوم خاص، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانانند اما در باطن دل درگرو کفر دارند، ولی نفاق معنای وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود هر چند در افراد مومن باشد که ما از آن به عنوان «رگه‌های نفاق» نام می‌بریم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۰۰). چنانکه از امام صادق علیه السلام درباره ریاکاران روایت شده که فرمود: «الرِّيَاءُ شَجْرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشَّرْكَ الحَقِيقِ وَ أَصْلُهَا التَّفَاقُ؛ ریا و ظاهر سازی درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است» (ابن محمد، ۱۴۰۰: ص ۳۲).

تفسیر نمونه بر آن است که نفاق چون ایمان دارای مراتب مختلف است؛ بعضی آنچنان این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان هیچ اثری از ایمان به خدا باقی نمانده است، هر چند خود را در صفت مؤمنان جا زده‌اند، ولی گروهی دیگر با اینکه دارای ایمانی ضعیف هستند و واقعا مسلمانند، اعمالی را مرتکب می‌شوند که متناسب وضع منافقان و رنگی از دوگانگی شخصیت دارد. آن کس که پیوسته دروغ می‌گوید، ولی ظاهرش صدق و راستی است، آیا دو چهره و منافق نیست؟ کسی که ظاهراً امین است و مورد اعتماد مردم است، اما در واقع در امانت خیانت می‌کند آیا گرفتار دوگانگی شخصیت نیست؟ آیا آنها که عهد و پیمان می‌بندند، ولی هرگز پایبند به آن نیستند، عملشان عمل منافقان محسوب نمی‌شود؟! یکی از بزرگترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب ماندگی وجود همین گونه منافقان در جوامع انسانی است. اگر چشم بر هم نگذاریم و به خود دروغ نگوئیم، چه بسیار از این گونه منافقان در اطراف خود و در جوامع اسلامی بتوانیم یاد کنیم. عجب اینکه با این همه عیب و ننگ و دورافتادگی از روح تعالیم اسلام باز گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می‌گذاریم! (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴: ج ۸، ص ۵۳ و ۵۴).

علامه مصباح یزدی بیان نموده است که به طور کلی فتنه‌ها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: اول، فتنه‌هایی که آهنگ دینی دارند؛ مانند اینکه شعاری را به نام حمایت از دین و ارزش‌های دینی و راه حق و عدالت مطرح کنند، ولی این شعارها تزویری و فریبنده باشند، و در باطن آنها چیز دیگری باشد؛ دوم، فتنه‌هایی که از آغاز، با شعارهای مادی و

دنیوی همراه اند. در این گونه فتنه‌ها، اگر کسانی را نیز فریب دهند، برای همین منافع مادی فریب می‌دهند و می‌گویند که ما منافع مادی و رفاه و معیشت شما را تأمین می‌کنیم؛ یا دفاع از حقوق اشخاص، گروه‌ها، زنان و جوانان را شعار خود قرار می‌دهند. از این نظر، فتنه دو شکل پیدا می‌کند؛ اگرچه در بسیاری موارد، شعارها در هم تنیده می‌شوند و به یکدیگر کمک می‌کنند. مبارزه با هر کدام از این فتنه‌ها، روش‌های ویژه‌ای می‌طلبد. در همه اقسام فتنه کسانی وجود دارند که عاملان اصلی و دست اول را تشکیل می‌دهند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ص ۱۹۵).

### ۳. ارتباط فتنه و نفاق در لغت

در حقیقت منافقان دوگروهند، گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته، سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته‌اند: «وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» (توبه: ۷۴) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۴، ص ۱۵۲).

یکی از معانی فتنه در قرآن کریم شرک است: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ، وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (بقره: ۱۹۱ و ۱۹۳)؛ «شرک از جنگ (در ماه حرام نزد خداوند) گناهِش بیشتر است؛ با آنان بجنگید تا دیگر شرکی باقی نماند و دین مخصوص خدا شود»، گروه اول از منافقین که منافق اعتقادی محسوب می‌شوند، در واقع مشرک هستند که اظهار اسلام کرده‌اند تا از این راه به فتنه‌گری بپردازند. از دیگر معانی فتنه در قرآن کریم کفر است: «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»؛ (آل عمران: ۷)؛ یعنی کفر (عضیمه، ۱۳۸۷: ص ۴۴۵). آرزوی منافقین ارتجاع مومنین به معنای بازگشت به فرهنگ جاهلیت و دوران کفر و شرک است: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» (نساء: ۸۹)؛ «منافقان آرزو دارند همانگونه که کافرنند، شما هم کافر شوید و همانند آنها گردید».

یکی دیگر از معانی فتنه در قرآن کریم گمراهی است: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا» (مائده: ۴۱)؛ یعنی کسی که خداوند گمراهی‌اش را بخواهد تو هرگز در برابر قهر الهی هیچ کاری نمی‌توانی برایش بکنی.

امیرالمومنین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «أَحَدَرَكُمُ أَهْلَ النِّفَاقِ فَإِنَّهُمْ الصَّالُونَ الْمُضِلُّونَ؛ (صبحی صالح، بی‌تا، خطبه ۱۹۴) شما را از اهل نفاق بر حذر می‌دارم، زیرا آنان گمراه و گمراه کننده‌اند».

از معانی دیگری که برای فتنه ذکر شده، آزمایش و امتحان است که با اضطراب و آشوب و اختلال همراه است: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ (عنکبوت: ۲)؛ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند». از ویژگی‌های روانی منافقین دلهره و اضطراب است. از آنجا که ظاهر آنها با باطنشان متفاوت است، همواره از این نگران هستند که اسرار باطنی آنها افشا شده و چهره واقعی‌شان شناخته شود. بدیهی است که هر کس به نوعی خیانت کرده و یا اعمالی انجام داده باشد که از افشای آن می‌ترسد، دچار دلهره و اضطراب است. در عربی این مثل مشهور است که: «الخانن خائف؛ خائن ترسو است». قرآن کریم می‌فرماید: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» (منافقون: ۴)؛ «هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند»، چون منافق پیوسته در تضاد درون با برون قرار دارد و حیرت و سرگردانی و اضطراب و دلهره سراسر زندگی او را فرا گرفته است، این حالت روحی در سوره بقره، در ضمن دو تمثیل جالب بیان شده است (ر.ک. بقره: ۸-۱۲).

#### ۴. ارتباط فتنه و نفاق در قرآن و حدیث

در زبان احادیث، نفاق به عنوان یک رذیله اخلاقی معرفی شده است. از این رو نمی‌تواند به معنایی که در این تحقیق مورد نظر است، ارتباط مستقیمی با فتنه داشته باشد؛ چرا که در احادیث بر خلاف قرآن ارتباط روشنی میان فتنه و نفاق مشاهده نمی‌شود؛ اما در ده آیه از آیات قرآن کریم که در بیان حال منافقین است، واژه فتنه هم ذکر شده که نشان از ارتباط این دو جریان دارد. اینک برای روشن تر شدن ارتباط میان فتنه و نفاق به بررسی آیه ذیل می‌پردازیم.

«سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بِنُكُوتِكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذُّوهُمْ وَ أَقْتُلُوهُمْ

حَيْثُ تَقْفُتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكَمُ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿نساء: ۹۱﴾؛

به زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند، و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشرکند، از این رو در پیش شما ادعای ایمان می‌کنند، ولی) هر زمانی به سوی فتنه (و بت پرستی) بازگردند، با سر در آن فرو می‌روند! اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما برداشتند، آنها را هر کجا یافتید اسیر کنید و (یا) به قتل برسانید و آنها کسانی هستند که برای شما تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم.

برای آیه فوق شأن نزول‌های مختلفی نقل شده است که یکی از مشهورترین آنها که در اکثر تفاسیر آمده این است که جمعی از مردم مکه به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام کردند، اما همین که در برابر قریش و بت‌های آنها قرار گرفتند به نیایش و عبادت بتها پرداختند و به این ترتیب می‌خواستند از ناحیه اسلام و قریش هر دو آسوده خاطر باشند، از هر دو طرف سود ببرند و از هیچ یک زیان نبینند و به اصطلاح در میان این دو دسته دودوزه‌بازی کنند. آیه فوق نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل بخرج دهند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰ ص ۱۷۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۱۹۲؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۳، ص ۴۹۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۵ ص ۵۴؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ج ۵، ص ۲۸۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۴، ص ۵۷).

بیشتر مفسرین فتنه را در این آیه به معنای قتال با مسلمین می‌دانند (طبری، ۱۴۱۲: ج ۵، ص ۱۲۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ص ۱۷۳؛ زمخشری، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۵۴۸؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۳، ص ۵۰۰) و گفته‌اند که «ارکسوا فیها» استعاره از شدت اصرار منافقین بر کفر و دشمنی با مسلمانان است (زمخشری، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۵۴۸). برخی دیگر گفته‌اند: آنها کسانی هستند که می‌خواهند برای حفظ منافع خود در میان مسلمانان و مشرکان آزادی عمل داشته باشند و برای تأمین این نظر راه خیانت و نیرنگ پیش گرفته، با هر دو دسته اظهار همکاری و همفکری می‌کنند: «سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بِنُفُسِهِمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ» و به همین دلیل هنگامی که میدان

فتنه جویی و بت پرستی پیش آید همه برنامه‌های آنها وارونه می‌شود و با سر در آن فرو می‌روند! «كَلِّمُوا زُجُورًا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا». تعبیر به «تَقَفُّمُوهُمْ» در آیه فوق ممکن است اشاره به نکته دقیقی باشد؛ زیرا این جمله از ماده «ثقافت» به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است و با «وجدتموهم» که از ماده «وجدان» و به معنی مطلق دست یافتن است، تفاوت دارد، گویا این دسته از منافقان دودوزه‌باز که خطرناکترین دسته‌های منافقان هستند، به آسانی ممکن نیست شناخته شوند و به تله بیفتند، از این رو می‌فرماید: اگر با مهارت و دقت به آنها دست یافتید حکم خداوند را در مورد آنها اجرا کنید اشاره به اینکه دست یافتن بر آنها نیاز به دقت و مراقبت کافی دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۴، ص ۵۸-۵۹). با توجه به آنچه گذشت با استناد به این آیه می‌توان به ارتباط میان فتنه و نفاق پی برد و مفسرین نیز بر این عقیده اند که منافقین همواره در جستجوی فرصت مناسب برای رسیدن به اهداف شوم خود می‌باشند. از این رو این آیه دلالت روشنی بر فتنه‌گری منافقان دارد.

### نتیجه‌گیری

۱. نفاق بر دو نوع است: نفاق اعتقادی و نفاق عملی یا اخلاقی. در قرآن کریم در تمام مواردی که واژه نفاق به کار رفته، نفاق اعتقادی منظور است؛ اینکه شخصی در ظاهر دم از اسلام بزند، اما در واقع کافر باشد. نوع دوم، نفاق در عمل یا نفاق اخلاقی است که به معنای عدم پایبندی به احکام دین است. کسی که شعار دینداری سر می‌دهد، ولی عملاً دستورات دین را رعایت نمی‌کند گرفتار نفاق اخلاقی است. بیشتر روایات وارد شده در باب نفاق به این معنای نفاق اشاره دارد؛ یعنی نفاق اخلاقی که جزء رذایل است.
۲. فتنه در قرآن به معنای مطلق آزمایش و امتحان به کار رفته است. این معنا با اصل فتنه که به معنای گداختن است، در ارتباط است و هر دو معنا با اضطراب، آشوب و اختلال همراه است. این خصوصیت در تمامی موارد استعمال فتنه وجود دارد. از اینجا است که در متون روایی ما به خصوص در نهج البلاغه فتنه غالباً در معنای شورش و التهاب اجتماعی به کار رفته است و این معنا بیشتر مورد نظر واقع شده است.

۳. فتنه‌گران و منافقان از ویژگی‌های مشترکی برخوردارند که می‌توان گفت فتنه ریشه در نفاق دارد؛ این منافقین بُزدل و طمّاعند که همواره در پی فتنه جویی هستند و در هر زمانی که فرصت فتنه‌گری پیدا کنند، به انحاء گوناگون بدان اقدام می‌کنند. با توجه به اینکه منافقین به دو گروه اعتقادی و اخلاقی تقسیم می‌شوند، فتنه‌گران نیز دو گروهند: اول، کسانی که اسلام آنها کاملاً ظاهری و از ترس و طمع نشات گرفته است. اینان عالم‌اً و عامداً دست به فتنه‌گری می‌زنند، مانند عبدالله بن ابی و معاویه. گروه دوم فتنه‌گران همان منافقین اخلاقی هستند که به دلایلی از جمله حب دنیا و حب جاه و مقام و در اغلب موارد جاهلانه دست به فتنه‌گری می‌زنند و عاقبت هم از کردار خود نادم می‌شوند. مانند طلحه و زبیر و عمر بن سعد.

بنابراین نسبت میان فتنه و نفاق نسبت عموم و خصوص مطلق است، به این ترتیب که همه منافقین اعتقادی فتنه‌گرند، اما همه فتنه‌گران لزوماً منافق نیستند. ممکن است فتنه‌گر شیطان، مشرک، یهود و یا حتی مسلمان باشد. سران فتنه که همان طراحان هستند و هسته اصلی فتنه را تشکیل می‌دهند، قطعاً منافق به معنای مصطلح قرآنی آن می‌باشند، اما کارگزاران و مباشران فتنه عموماً افراد ضعیف‌الایمان و فریب‌خورده هستند که نمی‌توان به راحتی عنوان منافق به معنای خاص آن را برای آنها به‌کار برد.

۴. با توجه به ارتباط میان فتنه و نفاق از ابعاد چهارگانه لغت، قرآن، ویژگی‌های مشترک و تاریخ، روشن می‌شود که بین معانی لغوی فتنه و منافق ارتباط وثیقی وجود دارد. در سه آیه از آیات ده‌گانه‌ای که فتنه و نفاق با هم ذکر شده‌اند به صراحت از فتنه‌گری و اختلاف افکنی منافقان سخن گفته شده است و طبق نظر مفسران، فتنه در این آیات به معنای فتنه‌های اجتماعی است که با ایجاد اختلاف و تفرقه افکنی بین صفوف مسلمین همراه است. بُعد دیگر ارتباط فتنه و نفاق در ویژگی‌های مشترک فتنه‌گران و منافقین خلاصه می‌شود. به این صورت که چون بیشتر فتنه‌ها ریشه در نفاق دارد، این نتیجه به دست می‌آید که ایجاد فتنه در جامعه، نتیجه وجود نفاق و منافقین است و فتنه معلول نفاق است و هر جامعه‌ای که در آن نفاق رشد کند، از خطر فتنه در امان نخواهد

بود و سرانجام آتش فتنه دامن گیر می شود و لطمات سنگینی را به جامعه وارد می کند. با مروری بر وقایع تاریخی صدر اسلام نیز این رابطه تنگاتنگ فتنه و نفاق قابل مشاهده است که چگونه افراد منافق وارد صفوف مسلمین شده اند و در فرصت های مناسب اقدام به فتنه گیری کرده اند و در برخی از این فتنه ها سرنوشت جامعه اسلامی دگرگون و خسارات جبران ناپذیری به جامعه وارد شده است.

## فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: کاظم عابدینی مطلق، تهران: انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۹ ش.
۱. آخوندی، مصطفی، (۱۳۹۰ ش)، *فتنه از منظر قرآن کریم*، قم: زمزم هدایت
  ۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، (۱۹۹۴ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی
  ۳. ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، (۱۳۸۰ ق)، *فتح الباری بشرح صحیح الامام بخاری*، قاهره: المطبعه السلفیه مکتبتها
  ۴. ابن درید، ابی بکر محمد بن الحسن، (۱۹۸۸ م)، *جمهره اللغه*، بیروت: دارالعلم
  ۵. ابن فارس، ابوالحسن احمد، (۱۴۰۴ ق)، *معجم مقاییس اللغه*، قم: دارالکتب العلمیه
  ۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع
  ۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۲ ق)، *الجامع الصحیح*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی
  ۸. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۶۳ ش)، *نهج الفصاحه*، تهران: دنیای دانش
  ۹. ترمذی، حافظ ابی عیسی، (۱۴۰۳ ق)، *سنن الترمذی*، بیروت: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع
  ۱۰. جعفریان، رسول، (۱۳۷۳ ش)، *تاریخ تحول دولت و خلافت*، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی
  ۱۱. جعفریان، رسول، (۱۳۸۲ ش)، *تاریخ سیاسی اسلام*، قم: دلیل ما
  ۱۲. حبیب بن ابراهیم، ابوالفضل، (۱۳۶۰ ش)، *وجوه قرآن*، تهران: بنیاد قرآن وزارت اوقاف
  ۱۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳ ش)، *تفسیر اثنا عشری*، تهران: انتشارات میقات
  ۱۴. حمیدی، عبدالعزیز، (بی تا)، *المنافقون فی القرآن الکریم*، جده: دار المجتمع للنشر والتوزیع
  ۱۵. دامغانی، ابو عبدالله، (۱۴۱۲ ق)، *الوجوه والنظائر لالفاظ کتاب الله العزیز*، قاهره: وزارت اوقاف
  ۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن احمد، (۱۴۱۲ ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، دمشق: دارالقلم
  ۱۷. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۴ ش)، *فروع ولایت*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام
  ۱۸. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۳ ش)، *منشور جاوید*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام
  ۱۹. سیوطی، ابی الفضل جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۳۷۸ ق)، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه
  ۲۰. سیوطی، ابی الفضل جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴ ق)، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت: دارالکتب العربی
  ۲۱. طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲ ش)، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار
  ۲۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴ ش)، *تفسیر المیزان*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
  ۲۳. عبدالغنی، حسن، (۱۴۰۱ ق)، *المنافقون و شعب النفاق*، کویت: دارالبحوث العلمیه



۲۴. عضیمه، صالح، (۱۳۸۷ش)، *معنا شناسی واژگان قرآن*، ترجمه: سید حسین سیدی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۵. غروی خوانساری، شهرزاد، (۱۳۷۸ش)، *نفاق در احادیث*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس
۲۶. غروی نائینی، نهله و غروی خوانساری، (۱۳۸۳ش)، «نفاق از دیدگاه امیرالمومنین علیه السلام»، سفینه، ش ۴، ص ۶۰
۲۷. فارسی، جلال الدین، (بی تا)، *انقلاب تکاملی اسلام*، بی جا: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر الخطیب، (۱۴۱۷ق)، *التفسیر الکبیر*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت
۳۰. فضل الله، سید محمد حسین، (۱۴۱۹ق)، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت: دارالماک للطباعه والنشر
۳۱. قطب، سید، (۱۴۱۲ق)، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دار الشروق
۳۲. قمی، عباس، (۱۴۱۶ق)، *سفینه البحار و مدینه الحکم والاثار*، مشهد: آستان قدس رضوی
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۵ق)، *اصول کافی*، بیروت: دار الاضواء
۳۴. مدنی، ضامن بن شذقم بن علی، (۱۴۲۰ق)، *وقعه الجمل*، قم: نشر محمد
۳۵. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۰ش)، *طوفان فتنه و کشتی بصیرت*، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
۳۶. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۳۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۵۹ش)، *مسأله نفاق*، تهران: حزب جمهوری اسلامی
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، و همکاران، (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۴ش)، *پیام امام امیرالمومنین علیه السلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه
۴۰. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۰۹ق)، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، بیروت: موسسه اهل بیت علیهم السلام
۴۱. هارون بن موسی، (۱۴۰۹ق)، *الوجوه والنظائر فی القرآن الکریم*، بغداد: دائره الاثار والتراث
۴۲. هاشمیان، مریم، (۱۳۷۹ش)، *جریان شناسی نفاق در قرآن کریم*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس
۴۳. یساقی، علی اصغر، (۱۳۸۰ش)، *فتنه از نگاه قرآن و حدیث*، تهران: نشر تاریخ و فرهنگ
۴۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابی جعفر بن وهب بن واضح، (بی تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: نشر دار صادر

